

جایگاه پزشکان مورخ در تاریخ نگاری اسلامی

دکتر اصغر منتظرالقائم^۱

تراب عطاری^۲

حسن عبدی پور فرد^۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۰۶

چکیده:

تاریخ نگاری اسلامی و به تعبیری تاریخ نگاری مسلمانان به عنوان یکی از ابعاد و مظاهر مهم فرهنگ و تمدن اسلامی از جایگاه ویژه ای در بین سایر مولفه‌های آن برخوردار است. در فرایند تدوین تاریخ نگاری اسلامی؛ افراد، طبقات و گروه‌های مختلف از جمله پزشکان، حکما، مورخان و... سهمیم بوده‌اند. با وجود مطالعات و بررسی‌های گسترده ای که درباره پزشکان دوره اسلامی انجام گرفته است؛ مطالعه درباره افرادی که به صورت همزمان به طبابت و تدوین کتب تاریخی پرداخته‌اند، کمتر صورت گرفته است.

سوال اصلی پژوهش حاضر این است: پزشکان مورخ چه نقشی را در توسعه تاریخ نگاری اسلامی ایفا نموده‌اند؟ این گروه از پزشکان از چه جایگاهی در تاریخ نگاری اسلامی برخوردار بوده‌اند؟ آیا پزشکان مورخ به منابع و اسنادی فراتر از سایر مورخان دسترسی داشته‌اند؟ شیوه‌های تاریخ نگاری آنان چگونه بوده است؟ و... اولین فرضیه ای که می‌توان مطرح کرد، این است، در بین پزشکان دوره اسلامی، مورخان معروفی وجود داشته و آنان با توجه به موقعیت و مناصب شان، نقش بارزی در تاریخ نگاری اسلامی ایفا نموده‌اند و همچنین مورخانی هم بوده‌اند که علاوه بر تدوین کتب تاریخی، در پزشکی نیز دستی داشته و صاحب کتب مهم پزشکی هم بوده‌اند. در نوشتار حاضر سعی شده است ضمن پرداختن اجمالی به جایگاه پزشکان مورخ در تاریخ نگاری اسلامی با تکیه بر منابع و استنادات تاریخی و به روش کتابخانه ای به سوالات فوق و سایر سوالاتی که مشابه پاسخ‌های مناسب داده شود.

کلید واژه‌ها: تاریخ نگاری اسلامی، پزشکان مورخ، پزشکی، مورخ.

^۱استاد، تاریخ اسلام، عضو هیات علمی گروه تاریخ و ایرانشناسی دانشگاه اصفهان.

torabattari@gmail.com

^۲دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام گروه تاریخ و ایرانشناسی دانشگاه اصفهان.

habdipoor@gmail.com

^۳دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام گروه تاریخ و ایرانشناسی دانشگاه اصفهان.

مقدمه:

یقیناً تاریخ نگاری اسلامی به عنوان یکی از ابعاد و مشخصه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی از جایگاه ویژه‌ای در جهان اسلام برخوردار است. چرا که یکی از مهمترین ویژگی‌های تاریخ، ارائه شناخت به افراد در جامعه خویش است و این مهم بدون شناخت و دریافت وجوه مختلف هر فرهنگ و تمدن و دانش‌هایی که در آن نمود و تکامل یافته‌اند، ممکن نخواهد شد. از این رو، پژوهش در باره جنبه‌های مختلف تاریخ نگاری اسلامی نه تنها برای شناخت روش‌ها و آرای تاریخی مورخان اسلامی ضروری است، بلکه به سبب دگرگونی‌هایی که امروزه در پژوهش‌ها و بینش‌های تاریخی روی داده، راهی برای بررسی نقادانه منابع تاریخی و مورخان هر دوره به شمار می‌رود. از آنجائی که در فرایند تدوین و تکمیل تاریخ نگاری اسلامی افراد، طبقات و گروه‌های متعددی از جمله پزشکان، مورخان، حکما و... سهیم بوده‌اند، روی این اصل در این مقاله سعی شده است، ابتدا بصورت اجمالی و تلخیص شده به بیان شرح حال و زندگی علمی تعدادی از پزشکان و یا مورخانی که در هر دو زمینه پزشکی و تاریخی دارای تالیفاتی بوده‌اند، پرداخت شده و آن گاه ضمن بیان احوالات آنان با سبک و شیوه تاریخ نگاری پزشکان مورخ و همچنین نقش و جایگاه آنان در تاریخ نگاری اسلامی آشنا شده و در انتها در بخش نتیجه گیری، بصورت تلفیقی نقش و جایگاه پزشکان مورخ در تاریخ نگاری اسلامی مورد ارزیابی قرار گیرد. البته این بدان معنا نیست که شرح حال افرادی که در این مقاله آورده شده است، انحصاراً پزشکان مورخ و یا مورخان پزشک در طول قرون اسلامی بوده اند. چه بسا پزشکان مورخی هم بوده اند که آثار و تالیفات شان از گزند روزگار محفوظ نمانده و از آثار آنان در تالیفات بعدی نیز یاد نشده است و یا پزشکان مورخی که آثاری مدون از خود بر جای نگذاشته اند.

از طرف دیگر از آنجائی که طب اسلامی یکی از مشهورترین و شناخته‌ترین جنبه‌های تمدن اسلامی و یکی از شاخه‌های علم است که مسلمانان در آن درخشندگی فراوان پیدا کرده اند^۱. این مکتب پزشکی، که در آغاز اسلام پدید آمد، نه تنها به خودی خود ارزشمند است، بلکه ارتباط نزدیکی با دیگر دانش‌ها به ویژه دانش فلسفه (طبیعیات فلسفه) داشته است؛ به همین دلیل است از گذشته در جهان اسلام مرد حکیم که چهره مرکزی و اصلی انتشار و انتقال علوم بوده، عموماً پزشک نیز بوده است. ارتباط میان حکیم و طبیب چنان زیاد بوده است که فیلسوف و پزشک و مورخ، را به نام حکیم می‌خوانده اند^۲. این ارتباط نزدیک میان فیلسوف و حکیم و پزشک در مرتبه‌ای که طبیب عملاً در اجتماع اسلامی که حضور داشته و نیز در برخورد این اجتماع نسبت به وی تاثیر فراوان داشته است.

عموما چنان توقع داشتند که پزشک، مرد با فضیلت و با تقوایی باشد که ذکاوت علمی و صفات اخلاقی هر دو را دارا باشد و قدرت عقلانی او هرگز سبب آن نشده باشد که از اعتقادات دینی عمیق و اتکاء به خدای او چیزی بکاهد^۳. از این رو، با توجه به انتظاراتی که جامعه اسلامی از پزشکان و حکما داشته است، ایجاب می‌کرد که پزشکان مورخ با توجه به جمیع جهات از جایگاه ویژه‌ای در تاریخ نگاری اسلامی و نهایتاً تمدن اسلامی برخوردار بوده باشند. باشد که این گروه از پزشکان مورخ معرفی شده، نمونه‌ای از پزشکان مورخ دوران اسلامی بوده باشند که مبین نقش و جایگاه ویژه آنان در تاریخ نگاری اسلامی می‌باشد. البته ناگفته نماند با توجه به روش اختصار در این مقاله، فقط به جنبه‌های علمی مرتبط، پزشکان مورخ، در این مقاله پرداخت شده، چرا که پرداختن به تمام جنبه‌های این شخصیت‌ها نیازمند مقالاتی مستقل می‌باشد.

حنین بن اسحق (۱۹۴-۲۶۳ هجری قمری)

ابو زید حنین بن اسحق العبادی الطیب در سال ۱۹۴ هجری قمری در یک خانواده مسیحی در حیره بدنیا آمد. پدرش در آنجا مغازه دارو فروشی داشت. بقول القفطی در تاریخ الحکما، حنین، عربی را در بصره فرا گرفت و از آنجا برای آموختن طب به بغداد رفت. حنین بن اسحق در بغداد به خدمت یوحنا بن ماسویه، از اطباء مشهور جندی شاپور در بغداد، رفت. ولی به دلیل سئوالات زیاد حنین، یوحنا از او خوشش نیامد و بر او خشم گرفت. وی را از مجلس درس خود براند که این امر بر حنین سخت گران آمده وی تصمیم گرفت، طب را به زبان اصلی آن زمان، یونانی، فرا گیرد تا محتاج به متطببان نگردد. به همین فکر، دو سال از بغداد به اسکندریه رفت و زبان یونانی و ادبیات آن را به نیکی آموخت و نه تنها در پزشکی مهارت فوق العاده‌ای یافت، بلکه یکی از چهره‌های برجسته علم اسلامی در آن زمان گردید. از این رو، حنین اعلم زمان خود در زبان‌های یونانی و سریانی گشت و زبان عربی را نیز به خوبی می‌دانست، برای کار ترجمه آماده شد. چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند. استادی او در پزشکی و طبابت و مترجمی سبب گردید تا وی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های تاریخ پزشکی اسلام شناخته شود.^۴

شهرت بیشتر حنین در ترجمه کتب طبی یونانی، خاصه بقراط و جالینوس، بوده است. وی علاوه بر ترجمه کتب متعدد طبی و علمی چندین رساله و کتاب نیز در طب و تاریخ و بعضی علوم ادبی تالیف و همچنین قسمتی از کتب جالینوس را تلخیص کرد و رسالاتی هم به نحو سوال و جواب برای تعلیم اصول طب نوشت. از جمله، کتاب تاریخ العالم والمبداء و الانبیاء و الامم و الخلفا و الملوک

فی الاسلام که از خلقت آدم شروع کرده و پس از ذکر انبیاء به بیان ملوک بنی اسرائیل و یونان و روم و سپس به ذکر ابتداء اسلام و خلفای بنی امیه و بنی هاشم تا عصر حیات خود، پرداخت. حنین چون در عهد مامون و المتوکل عهده دار ریاست و رسیدگی به کار مترجمان بود و کتبی را که سایر مترجمان ترجمه میکردند، مطالعه و اصلاح می نمود. به همین سبب گفته می شود؛ غالب کتبی که مترجمانی نظیر الاعسم و عیسی بن یحیی به عربی ترجمه کرده اند، به حنین ابن اسحاق نسبت داده شده است.^۵

ثابت بن سنان

ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قُرّه حَرّانی صابی، طبیب و مورخ برجسته‌ی دربار خلفای عباسی است. بیشترین اطلاع درباره وی مبتنی بر گزارش هایی است که ابن جلجل،^۶ قفطی^۷ و ابن ابی اصیبعه در آثار خویش آورده اند و سایر منابع عمدتاً همان مطالب را تکرار یا اندکی بدان افزوده اند. تاریخ دقیق ولادت وی معلوم نیست. درباره وی تنها می دانیم همانند پدر و جدش حرفه پزشکی داشت و در فلسفه، ریاضی و هندسه تبحر یافت و به سایر علوم نیز پرداخت^۸ و همراه پدر به دستگاه خلافت عباسی راه یافت و از سال ۳۲۹ تا ۳۶۳ هجری پس از پدرش، به علت مهارت در پزشکی، به عنوان پزشک مخصوص، در خدمت چهار خلیفه عباسی راضی، متقی، مکتفی و مطیع بود.^۹ ثابت، علاوه بر خلفای عباسی به خدمت معز الدوله دیلمی نیز در آمد و کتب پزشکی را بر او خواند.^{۱۰} در زمان امیر عزالدوله، ابن تقیه، وزیر، را که سخته کرده بود با حجامت درمان کرد.^{۱۱} از شیوه درمان بیماران، از سوی وی حکایات بسیاری در کتب پزشکی آمده است. ثابت بن سنان کتب پزشکی از جمله آثار بقراط و جالینوس در بغداد را تدریس می کرد. مهارت و تسلط وی بر کتب پزشکی و حل پیچیدگی ها، غوامض و مشکلات آنها موجب شد تا کسانی از جمله احمد بن یونس حرّانی و برادرش، عمر، برای فراگیری طب از اندلس به مشرق اسلامی سفر کردند و در فاصله سالهای ۳۳۰ تا ۳۵۱ هجری نزد ثابت به تحصیل طب پردازند.^{۱۲} با وجود این، گفته شده که وی در آموختن دانش به دیگران، بخل می ورزیده است.^{۱۳} وفات ثابت بن سنان را در ۳۶۵ ولی برخی از مورخان وفات وی را در ۳۶۳ هجری نوشته اند. خواهرزاده وی، ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی، تاریخ مرگ وی را ۳۶۵ هجری ذکر کرده است.^{۱۴}

ثابت بن سنان علاوه بر مهارت در پزشکی، ریاضیات و فلسفه به نگارش تاریخ هم همت گماشته است. التاریخ یا تاریخ کبیر، مهم ترین اثر وی، که امروزه موجود نیست؛ در منابع آمده برای

بررسی اوضاع و احوال قرن چهارم هجری و بنا به گفته بعضی از نویسندگان در خصوص وقایع روزگار بوبهیمان در نوع خود بی نظیر است. به گفته ابن اثیر^{۱۵} که گویا این کتاب را در دست داشته، تاریخ با حوادث ۲۹۵ آغاز و با حوادث ۳۶۳ هجری پایان یافته است. بنابراین، این گفته ابن ندیم مبنی بر اینکه نگارش کتاب تا ۳۶۵ هجری ادامه داشته است، باید حدود تقریبی پایان تألیف کتاب باشد. با وجود این، برخی از جمله، حموی و صفدی،^{۱۶} پایان نگارش تاریخ را ۳۶۰ و به روایتی^{۱۷} ۳۶۳ هجری دانسته‌اند.

با وجود مفقود شدن کتاب تاریخ کبیر، قسمتهائی از آن در آثار مورخانی چون ابوعلی مسکویه، هلال بن محسن صابی، سبط بن جوزی، ابن اثیر و ذهبی آمده است. بطوری که براساس مطالب باقی مانده در این گونه آثار می‌توان گفت: ثابت بن سنان در این کتاب به رویدادهای مهم سیاسی - اجتماعی، نظیر فتنه عبدالله بن مُعْتَز در ۲۹۶، اعلان دعوت حلاج در ۲۹۹، آغاز تحركات قرامطه در ۳۱۵ و فتنه شَلْمَعَانی و اعدام او در ۳۲۲ هجری پرداخته^{۱۸} و به اخبار و وفیات ادیبان و وزیران و امیران توجه خاص داشته است،^{۱۹} با توجه به دانش و مهارت مؤلف در طب، این کتاب از جهت تاریخ پزشکی و طرح برخی مسائل این علم و بعضی پدیده‌های شگفت عصر، مانند انسانهای عجیب الخلقه، نیز قابل توجه بوده است.^{۲۰} بطور کلی در خصوص کتاب تاریخ می‌توان گفت: این کتاب علاوه بر بیان حوادث و رویدادهای همزمان با حیات مولف، به نقل گزارش شاهدان و راویانی چون وزیر علی بن عیسی، ابن قرابه، ابو عبدالله کوفی و... که پیشتر جزو طبقه دبیران و درباریان بوده و از نزدیک بر جریان حوادث روز اطلاع داشته‌اند، پرداخته است. همچنین از بررسی منابعی که از کتاب وی بهره برده‌اند، می‌توان به این نتیجه رسید که او همانند طبری حوادث و رویدادها را به شیوه سالشمار بیان کرده و در هر سال، بخشی را نیز به شرح حال برخی از شخصیت‌ها، بیان اخبار و رویدادهای کوتاه اختصاص داده و افزون بر اخبار تاریخی و سیاسی به مسائل ادبی و اجتماعی نیز پرداخته و گزارش‌های او تنها منحصر به جریانات بغداد نبوده، بلکه در بیشتر موارد به مسایل خارجی نیز نظر داشته است و همچنین می‌توان گفت، مأخذ ثابت بن سنان در تألیف تاریخ، گذشته از مشاهدات شخصی و اسناد و مدارک موجود در دربار خلفا، اطلاعاتی بوده است که شاهدان عینی و افراد موثق، از جمله پدرش، گرد می‌آورده‌اند.

کتاب دیگر ثابت بن سنان، اخبار قرامطه نام دارد که برنارد لوئیس در سفر به قاهره از دستیابی به نسخه خطی از این کتاب خبر داده که در سال ۱۰۵۷ هجری از روی نسخه ای که در سال ۵۷۷ از

روی نسخه مولف، استنساخ گردیده است، نقل کرده است.^{۲۱} به گفته وی، این کتاب کهن‌ترین ماخذی است که تشابه فاطمیان و قرمطیان را تایید کرده و در آن هیچگونه خصومتی نسبت به فاطمیان نشان داده نشده است. این کتاب با اخبار مربوط به قرامطه در سال ۲۷۸ هجری آغاز و در آن از تاریخ قرمطیان بحرین، شام و عراق از زمان پیدایی تا سال ۳۶۰ سخن گفته و از جنگ‌های میان خلیفه المعزفاطمی و قرمطیان بحث کرده است.^{۲۲} همچنین در منابع تاریخی، از دیگر کتاب‌های ثابت بن سنان از جمله اخبار شام و مصر که امروزه در دست نیست و رساله و فیات مشاهیر (از سال ۳۰۰ تا ۳۶۰ هجری به شیوه سالشمار) ذکر شده که در میان مورخان ابن‌الندیم تنها کسی است که در کتابش از این رساله به خط مولف نام برده، ذکر نموده است.^{۲۳} به نظر می‌رسد تاریخ کبیر ثابت، تکلمه ای بر کتاب طبری است با حوادث سال ۲۹۵ هجری آغاز و تا سال ۳۶۳ ادامه می‌یابد. شروع اخبار قرامطه وی نیز از سال ۲۷۸ آغاز و به سال ۳۶۰ هجری خاتمه می‌یابد؛ مقایسه میان آن دو با توجه به نقطه آغازین و پایانی کتابها نشان می‌دهد که این دو کتاب در پاره ای از سالها با هم تداخل دارند و ثابت به احتمال قوی در بیان حوادث و رویدادها از سال ۲۷۸ تا ۳۰۱ هجری که بخش نخست اخبار قرامطه را در بر می‌گیرد، بر تاریخ طبری تکیه کرده و در بخش دوم آن یعنی از ۳۵۱ تا ۳۶۰ به ذکر اخبار و فعالیت‌های قرامطه در روزگار خویش نظر داشته است.

ابن جُلْجُل

سلیمان بن حسان اندلسی، ابوداود معروف به ابن جُلْجُل^{۲۴} پزشک و گیاهدار و شناس مشهور اندلسی سده چهار هجری، علیرغم شهرتش، اطلاعات دقیقی از زندگی او در دست نیست و مهمترین منبع در این باره نوشته ابن ابار است که احتمالاً آن را از شرح حالی که ابن جلجل خود نوشته، برگرفته است. گفته می‌شود ابن جلجل در قرطبه زاده شد و از ۱۰ سالگی به تحصیل علم پرداخت.^{۲۵} وی از ۱۴ سالگی به پزشکی گرایش یافت.^{۲۶} اگر چه از استادان او در این علم در منابع ما یاد نشده، اما با توجه به آنچه ابن ابی اصیبعه^{۲۷} به نقل از مقدمه تفسیر اسماء الادویه المفردة ابن جلجل آورده، می‌توان فهمید که وی به ملازمت دانشمندان و پزشکانی که به ریاست حسدای بن شبروط اسرائیلی، پزشک و وزیر مشهور عبدالرحمان الناصر اموی با نیکلای راهب همکاری می‌کردند، در آمده و از آنان پزشکی آموخت.^{۲۸} وی چنان در آن فن پیش رفت که در ۲۴ سالگی در پزشکی صاحب رأی و نظر شد^{۲۹} و به سبب همین مهارت در پزشکی و داروشناسی،^{۳۰} منصب طبابت خاص خلیفه هشام دوم المؤمنین اموی یافت.^{۳۱} درباره تاریخ درگذشت ابن جلجل نیز اطلاعی در دست نیست و آخرین بار

که از او یاد شده، سال ۳۷۷ هجری است که تألیف طبقات الاطباء را به پایان برد،^{۳۳} اما با توجه به تولد شاگرد او، ابن بغونش، در ۳۶۹ هجری و توجه به این نکته که ابن بغونش اگر در حدود ۱۵ سالگی یعنی ۳۸۴ هجری به قرطبه نزد ابن جلجل آمده باشد، می‌توان گفت مرگ ابن جلجل زودتر از آن تاریخ نبوده است.

آثار

۱. تفسیر اسماء الادویه المفردة که بصورت تفسیری بر کتاب الادویه المفردة یا الحشائش دیسقوریدس نوشته است.^{۳۳}
۲. مقاله فی ذکر الادویه التی لم یذکرها دیسقوریدس فی کتابه، درباره داروهای که از آنها در طب استفاده می‌شده و چنانکه ابن جلجل خود اشاره کرده، دیسقوریدس از ذکر آنها غفلت کرده یا آنها را خود ندیده و نیازموده و یا در روزگار او مستعمل نبوده است.^{۳۴}
۳. رساله التیبین فیما غلط فیه بعض المتطببین، درباره اشتباهاتی که برخی از پزشکان مرتکب می‌شده‌اند.^{۳۵} از این رساله نسخه‌ای شناخته نشده است.
۴. مقاله فی ادویة التریاق.

۵. طبقات الاطباء والحکماء: مهم‌ترین اثر ابن جلجل که در منابع گوناگون به نامهای مختلف مانند اخبار اطباء اندلس؛^{۳۶} اخبار الاطباء و الفلاسفه^{۳۷} ولی با توجه به آنچه پیش از این گفته شد، به نظر می‌رسد که طبقات الاطباء و الحکماء که ابن ابار از آن یاد کرده، نامی باشد که خود مؤلف برگزیده است. این کتاب حاوی شرح ۵۷ تن از پزشکان و فیلسوفان، از هرمس تا روزگار معاصر ابن جلجل است. پنج طبقه این کتاب نخست به رومیان و یونانیان و اسکندرانیان پرداخته و طبقه ششم به حکمای صدر اسلام و مخضرم، طبقه هفتم در پزشکان و فیلسوفان جهان اسلام (اعم از مسلمان و غیر مسلمان)، طبقه هشتم در حکمای غرب جهان اسلام و طبقه نهم در تاریخ حکمای اندلس سخن رانده است. ابن جلجل این کتاب را به درخواست یکی از بزرگان اندلس تدوین و آن را در سال ۳۷۷ هجری به انجام رسانید.^{۳۸} وی در این اثر از منابع مختلف مکتوب یونانی و لاتینی و نیز از شنیده‌ها و دیده‌های خود بهره جسته است. وی همچنین اطلاعات گرانبهای دیگری در باب پزشکان شرق و غرب جهان اسلام از کسانی چون ابوزکریا یحیی بن مالک بن عاید معروف به العائدی اندلسی،^{۳۹} ابن قوطیه^{۴۰} و محمد ابن عبدون پزشک که ابن جلجل^{۴۱} شرح حال او را در پایان کتاب

آورده، نقل کرده است. برخی از محققان احتمال داده‌اند که این کتاب پس از تاریخ الاطباء حنین، کهن‌ترین مجموعه شرح حال پزشکان به زبان عربی است.

ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار

ابن جلجل با اینکه معاصر ابن جزار بود، ولی تاریخ تولد و وفات او را ذکر نکرده و منابع بعدی نیز غالباً متذکر آن نشده‌اند. بهرحال آنچه محقق است؛ ابن جزار در قیروان زاده شد. از تاریخ تولد او اطلاعی در دست نیست، اما با توجه به اینکه در هنگام مرگ کمی بیش از ۸۰ سال از عمر او می‌گذشت،^{۴۲} می‌بایست چند سال پیش از ۲۸۹ هجری متولد شده باشد. پدر و عمویش طیب بودند. ظاهراً او نیز پزشکی را از آنان و احتمالاً نزد استادان دیگر آموخت و سپس نزد اسحاق بن سلیمان اسرائیلی، طیب مشهور عبیدالله المهدی به تکمیل دانش خود پرداخت.^{۴۳}

ابن جزار پیرو یکی از مذاهب تسنن به احتمال بسیار زیاد مالکی بود. وی از ویژگیهای رفتاری برجسته‌ای برخوردار بود. هیچ‌گاه با بزرگان و وابستگان دولت انس نگرفت، جز با یکی از افراد خاندان خلافت، ابوطالب نام، که با وی دوستی دیرینه داشت و هر جمعه به دیدارش می‌رفت.^{۴۴} در هنگام مرگ، ثروت هنگفتی شامل پول نقد و کتابهای طبی و غیر طبی بسیار از او به جای ماند. ابوحفص عمر بن بریق اندلسی که شش ماه نزد ابن جزار شاگردی کرده بود، کتاب زادالمسافر او را به اندلس برد و از این طریق نام ابن جزار را به آن دیار رسانید.^{۴۵}

آثار: چنانکه از عنوان آثار ابن جزار و نقل و قول نویسندگان و دانشمندان بعدی برمی‌آید، ابن جزار گذشته از پزشکی که در آن مشهور بود، به ویژه در تاریخ و نیز در مطالعات جغرافیایی و حکمت و فلسفه دستی داشت. کثرت آثار وی، نشان دهنده آن است که ابن جزار زندگی عزت‌جویانه و فراغتی را که در سایه ثروت خویش داشت، به خدمت علم و تحریر آثاری ارزشمند درآورده بود. کتاب‌های الاعتماد (فی الادویه المفرده) در طب، زادالمسافر (فی علاج الامراض) یا قوت الحاضر و زاد المسافر که مشهورترین اثر ابن جزار در طب است،^{۴۶} سیاسه الصبیان و تدبیرهم، کتابی است طبی در ۲۲ باب در تدبیر و طریق نگهداری نوزاد سالم و بیمار و کتاب فی المعده و امراضها و مداواتها، در ۴ فصل از آثار چاپی او نام برده می‌شود. همچنین کتاب‌های کتاب‌ابدال العقاقیر؛ البغیه یا کتاب فی الادویه المرکبه؛ کتاب الخواص، در طب؛ طب الفقرا و المساکین؛ طب المشایخ و حفظ صحتهم؛ کتاب فی فنون الطب العطر و کتاب مداواه النسیان و طرق تقویه الذاکره از آثار خطی ابن جزار بوده است. علاوه بر آثار خطی و چاپی ابن جزار، در حدود ۲۴ کتاب در موضوعات مختلف طبی، تاریخی،

جغرافیایی و... از وی نام برده شده که هم اکنون در دست نیست و از مهمترین آنها می‌توان به کتاب اخبار الدوله که اثر مهمی در ظهور عبدالله المهدی و تأسیس سلسله فاطمی^{۴۷} در مغرب بوده است و کتاب العده لطول المده که ابن ابی اصیبعه آن را بزرگ‌ترین کتاب طبیبی ابن جزار معرفی کرده است،^{۴۸} نام برد. گفته می‌شود بسیاری از آثار مفقوده ابن جزار اهمیت زیادی در موضوعات مربوطه داشته و مورد استفاده و استناد نویسندگان بعدی نیز قرار گرفته است.

عبدالملک بن حبیب سلمی

به نظر اکثر مورخان، عبدالملک بن حبیب بن سلیمان بن مرداس سلمی البیری قُرطبی (متوفی ۲۳۸ یا ۲۳۹ هجری) نخستین مورخ و طبیب اندلسی است که به تاریخ اندلس و مغرب پرداخته است.^{۴۹} وی در شهر بیره و قرطبه دوران جوانی و تحصیل را گذراند. سپس به مشرق به خصوص مدینه منوره رفت و در فقه مالکی استاد شد. شهرت او چندان بود که وی را عالم الاندلس می‌نامیدند. او اولین عرب مؤلف در آثار تاریخی است که در این سرزمین بالیده است. وی آثار زیادی تألیف کرده که غالب آنها امروز از میان رفته است، اما کتاب التاریخ او برجای مانده و نسخه خطی آن در آکسفورد موجود است. کتاب التاریخ وی از پیدایش عالم آغاز شده و به انبیاء و سپس به رسول خدا (ص) می‌رسد. بعد از آن، تاریخ خلفا را تا فتح اندلس آورده است. سپس از معادن اندلس و قصه‌هایی از امیران و جنگ‌های آن ناحیه سخن گفته، سپس از فتح اندلس و فرماندهان آن از قبیل طارق بن زیاد و موسی بن نصیر یاد می‌کند، همین‌طور از برخی از امرای اندلس در دوره امویان. گفته می‌شود این کتاب، شامل تاریخ عمومی جهان و بخشی راجع به تاریخ فتح اندلس، همراه با فصلی در باره‌ی فرمانروایان اندلس تا ۲۷۵ است.^{۵۰} از آنجا که تاریخ فوت ابن حبیب پیش از تاریخ برخی از مطالب کتاب، از جمله ذکر نام فرمانروایان اندلس است،^{۵۱} تعدادی از مورخان در انتساب کتاب یا حداقل همین بخش به وی تشکیک کرده و معتقدند این کتاب را ابن ابی رِقَاع، شاگرد ابن حبیب، به نقل از استادش نوشته و بخشهایی نیز به آن اضافه کرده است. این دیدگاه کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، اما سزگین آن را رد کرده است، بی‌آنکه توجیهی برای آن ذکر کند. اما کتاب چنان داستان و قصص دارد که انسان تصور می‌کند داستان هزار و یک شب می‌خواند. ابن حبیب بیشتر این اخبار را از مشایخ مصری خود از قبیل لیث بن سعد (م ۱۷۵) و عبدالله بن وهب (م ۱۹۷) گرفته است و نشان می‌دهد تدوین تاریخی در اوایل سده سوم هجری به شدت متأثر از روایان و فقیهان مشرق جهان اسلام، بویژه مصر، بوده است. که عبدالملک بن حبیب سلمیاز بهترین نمونه‌های این تأثیر است و در مواردی

که مولف نام شخصی را نمی‌آورد، اشاره می‌کند که «بعض مشایخ مصر» چنین نقل کرده‌اند. گویا مشایخ مصری او، اندلس را سرزمین عجایب و غرایب می‌دانسته‌اند. دکتر محمود علی مکی که این کتاب را بررسی کرده و بخش متعلق به اندلس آن را نشر کرده است، بر آن است این کتاب خلاصه‌ای از کتاب بزرگ ابن حبیب است که شاگردی از شاگردان او، آن را تلخیص و مطالبی بر آن افزوده است.^{۵۲}

احمد بن مسکویه

از زندگی احمد بن مسکویه اطلاعات زیادی در دست نیست. بنا به قولی وی در سال ۳۲۵ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۴۲۱ وفات نموده است. زندگانی طولانی طولانیس سبب گردید بر حوادث دوران آل بویه وقوف کامل پیدا کند و به همین جهت کتاب "تجارب الامم" مسکویه از بهترین و مهمترین منابع تحقیق در باره این حکومت است. بر اثر تالیف همین کتاب است که شهرت وی به نگارش تاریخ بیشتر از جنبه فیلسوف بودن او بوده است. اسم و لقب او چنین است: احمد بن محمد بن یعقوب و بعضی از مورخان قدیم، مانند شهرزوی او را یعقوب بن مسکویه گفته‌اند و بعضی دیگر از مورخان او را ابوعلی احمد بن محمد مشکویه که عربان آن را مسکویه خوانده‌اند، می‌شناسند. کتاب گرانبهایی "تجارب الامم" اثری است بزرگ در شش مجلد در تاریخ عمومی عالم. نخستین مجلدات این اثر ماخوذ از دیگران و بر پایه اطلاعات و منابع ادوار قدیمی بخصوص نوشته‌های طبری می‌باشد. ولی در شرح وقایع بعد از سال ۳۰۰ هجری یعنی از مجلد پنجم به بعد، اثر خود وی، اصیل و واجد درجه اول اهمیت است. وی نه تنها از تاریخ‌های موجود زمان خویش استفاده کرده، بلکه از اسناد و بایگانی‌های حکومتی نیز بهره گرفته است و برخلاف مولفان پیش از خود، به شرح وقایع بسنده نکرده بلکه کوشیده است معنی و اهمیت وقایع را درک و بیان کند. علت اینکه مسکویه اسم کتاب تاریخ خود را تجارب الامم گذارده، این است که او اعتقاد دارد انسان با گذشت و تحول زمان و تاریخ، پندهایی می‌گیرد که او را به راه راست رهنمون می‌شود و او را از لغزش در سیاست و سایر مسائل حیاتی باز می‌دارد.

ابن مسکویه در اثر تاریخی خود، بیشتر استناد به اخبار طبری می‌کند و وقایع را مانند طبری بر حسب سنوات ذکر می‌نماید و از آغاز طوفان نوح تا سال ۳۹۶ هجری را شرح می‌دهد. وی در تدوین اثر خود بر خلاف بسیاری از مورخین که برای وقوف بر اخبار ملل و نحل رنج سفر را بر خود تحمیل می‌کردند، به مطالعه کتب اکتفا کرده و می‌گوید: من از مجالس امراء، وزراء و علما استفاده

کرده ام و بسیاری از بزرگان فکر و صاحبان آراء را ملاقات کردم و این امر، مرا از سفر به نقاط دور دست بی نیاز کرد و معلم و استاد من کتاب است، می گوید "اکثر آنچه من حکایت می کنم از منابعی است که در صحت آن شک ندارم به مانند اینکه من خود ناظر و شاهد بوده باشم" و آنچه را وی در باره تاریخ دیالمه ذکر می کند، مستند و در خور ایقان است.^{۵۳}

با توجه به رواج علم پزشکی در قرن چهارم هجری در بغداد و در بین آل بویه، دانشمندان زیادی به آموختن علم طب در آنجا می پرداختند. بدیهی است ابن مسکویه که به دربار آمد و شد زیاد می کرد، مطالعاتی هم در زمینه طب داشته باشد. به طوری که القفطی معتقد است مسکویه کتابی بنام "الادویه المفردة" و کتاب دیگری بنام "ترکیب الباجات من الاطعمه" در طب نوشته است. مسکویه با دانشمندانی چون ابن سینا، ابو الفرج طبیب جاثلیق، محمد بن زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، مباحثات و مشاجراتی در ابواب مختلف می نموده است.^{۵۴} مسکویه یکی از نویسندگانی است که دارای تالیفات متعددی در فلسفه، تاریخ، پزشکی، ادبیات، ریاضیات و طبیعیات است. کثرت تالیفات و تنوع موضوعات، دلالت بر تبحر او در زمینه های مختلف فلسفی و ادبی و تاریخی و علمی می کند. ابن خلکان در باره کتاب تاریخی او می گوید "تجارب الامم" کتاب مشهوری است که در تاریخ در دسترس همگان قرار گرفته است. علاوه بر تالیفات مذکور، کتب ذیل را به ابن مسکویه نسبت داده اند: الفوز الاکبر، فوز الاصغر، انس الفرید، ترتیب السعاده، جاوذان خرد، الجامع، المختصر فی صناعه العدد، العدیدین فی علم الاوائل، کتاب السیر در اخلاق.^{۵۵} بطور کلی می توان اذعان نمود ابن مسکویه یکی از مورخینی است که علاوه بر نگارش تاریخ، تالیفات متعددی در زمینه های پزشکی، فلسفه، ادبیات، اخلاق و ریاضیات داشته و با به دسترسی ایشان به مراکز آرشیو و بایگانی های دولتی می توان برای وی سهمی قابل توجه در پیشرفت تاریخ نگاری و علوم آن زمان قائل شد، ولی بیشتر شهرت وی در تاریخ و کتاب تجارب الامم است.

نحوه استفاده ابوعلی مسکویه از طبری و ثابت بن سناندر تالیف تجارب الامم:

در میان مورخان، ابوعلی مسکویه نخستین کسی است در تالیف کتاب تجارب الامم، بر کتاب تاریخ ثابت بن سنان تکیه کرده و برای بیان وقایع قرن چهارم هجری آن را به عنوان منبع اصلی مورد استفاده قرار داده است. او در سال فاصله سال های ۳۰۱ تا ۳۳۴ هجری تنها ۱۵ و یا ۱۶ مرتبه با عباراتی چون "حکی ثابت"، "قال ثابت فی کتابه فی التاريخ" و "ذکر ابوالحسن" از ثابت به عنوان منبع روایتش نام برده است؛ در حالیکه برخی معتقدند، مسکویه روایات متعددی را از کتاب ثابت اخذ

کرده بدون آنکه از وی نامی برده باشد. ولی باید توجه داشت، استفاده وی از کتاب ثابت تنها رونویسی از آن نبوده، بلکه او اصل گزینش و خلاصه را به همان گونه ای که در استفاده از کتاب طبری انجام داده در مورد کتاب ثابت نیز بکار گرفته است. وی در استفاده از تاریخ طبری در باب حادثه واحدی، یک روایت را از میان روایات دیگر و در استفاده از تاریخ ثابت حوادث خاصی را از میان حوادث مختلف که در یک سال اتفاق افتاده، انتخاب کرده است. زیرا طبری در باره یک رویداد واحد، روایت‌های متفاوت و گاهی متضاد از همان واقعه را ارائه کرده است و ابوعلی یا یکی از آنها را برگزیده یا سعی کرده بین روایت‌های متفاوتی که در جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند، وحدت ایجاد نموده و گزارش یکدست و واحدی را از آن واقعه بیان کند. از بخش‌های موجود تاریخ ثابت می‌توان فهمید که ثابت، بر خلاف طبری در باره هر رویداد تنها یک روایت را ذکر کرده است و ابوعلی نیز با روایت ثابت را کاملا آنگونه که هست پذیرفته و یا تماما آن را کنار گذاشته است.^{۵۶} ضمنا به نظر نمی‌رسد ابوعلی مسکویه در قبول گزارشی که ثابت از یک حادثه ارائه می‌کند به نقد شواهد بپردازد یا اینکه شواهد دیگری را بیان کند. در برخی از حوادث، گزارش ابوعلی مسکویه در مقایسه با گزارش مورخانی چون ذهبی و ابن جوزی که از ثابت نقل کرده‌اند، کاملتر بنظر می‌رسد. البته با ذکر این احتمال که ذهبی روایتش را از تاریخ ثابت مختصر کرده یا آنکه ابوعلی گزارش ثابت را از منابع دیگر تکمیل کرده است. بنابراین می‌توان گفت ابوعلی روایات ثابت را کلمه به کلمه از تاریخ وی استنساخ نکرده، ولی سبک نگارش و عبارات آن یکی است. به احتمال قوی، مسکویه و ذهبی مطابق علاقه خویش به تلخیص تاریخ ثابت پرداخته و آنچه را به لحاظ تاریخی بنظرشان مهم رسیده از آن اخذ کرده‌اند، با این تفاوت که ذهبی منبع سخنانش را بیان کرده ولی ابوعلی مسکویه از هیچ منبعی نام نمی‌برد.

در نهایت می‌توان گفت ابوعلی، برای نگارش حوادث سال‌های ۳۰۱ تا ۳۵۱ هجری بیش از آنچه بنظر می‌رسد، از تاریخ ثابت استفاده کرده ولی به ندرت از آن نام برده است. ابوعلی تا سال هجری ۳۳۴ از ثابت و تاریخ اش یاد می‌کند ولی بعد از آن، دیگر نامی از وی به میان نمی‌آورد. کاملا محتمل است برخی از شاهدان آن دوره از تاریخ عصر ابوعلی مسکویه که با تاریخ عصر ثابت مقارن بوده با هر دو مورخ ارتباط داشته‌اند. زیرا ابوعلی به جای استناد به ثابت، برخی از شاهدان او را به عنوان منبع روایاتش ذکر کرده است. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است آیا ابوعلی مسکویه برای حوادث سال‌های پس از آن از تاریخ استفاده کرده است یا خیر؟ پاسخی که با استناد به منابع

تاریخی به این سوال می‌توان داد، این است که وی در تدوین تاریخ روزگار خویش تا ۳۵۱ هجری به احتمال خیلی زیاد از تاریخ ثابت بهره گرفته است.

ابو حامد کرمانی

افضل الدین ابوحامد احمد ابن حامد کرمانی مورخ، طبیب، نویسنده، شاعر و فیلسوف نامدار و برجسته کرمان در قرن ششم و هفتم هجری در حدود سال ۵۳۰ هجری در شهر کرمان و به روایتی در کوهبنان به دنیا آمد. از وی به عنوان افضل کرمان یا به کنیه اش ابوحامد یاد می‌شده است. وی نه فقط پزشکی حاذق، بلکه مورخی نکته سنج و فیلسوفی بزرگ بود. نخستین و قدیمی‌ترین تاریخ موجود در باره استان پهناور و تاریخی کرمان از آثار او به شمار می‌آید. وی مدتها در دربار سلجوقیان کرمان به شغل دبیری و طبابت اشتغال داشت و افزون بر این، به خاطر جایگاه والایش در دانش پزشکی از یاری و پشتیبانی اتابکان یزد و اولاد طغرل شاه سلجوقی برخوردار بود.^{۵۷} ابوحامد با بهره گیری از پشتیبانی این زمامداران در کرمان و همینطور یزد بیمارستانهایی تاسیس نمود و خود در راس این بیمارستان‌ها به طبابت، تالیف و آموزش پزشکی اشتغال ورزید.^{۵۸}

از نوشته‌ها و تالیفات این پزشک ادیب که رساله‌های پزشکی را به زبان فارسی تدوین کرده، چنین بر می‌آید، وی اساسا یکی از نخستین ادیبان و نویسندگان ایرانی بوده که در قرن ششم هجری از کلمات فارسی مارستان یا مارستانات به جای لغت دارالشفاء که عربی است، استفاده کرده است. از نکات جالب توجه ابوحامد کرمانی، تاکید ویژه ای است که وی در تالیفات و تقریرات پزشکی خویش بر اصل پیشگیری از بیماری و مقدم دانستن پیشگیری بر درمان نموده است، تا جائیکه می‌توان از او به عنوان بنیانگذار طب پیشگیری نام برد. به طوری در این ارتباط در رساله صلاح الصحاح معتقد است: حفظ صحت، یک نیم از جزو عمل است از علم طب، و نیمه دیگر آن علاج بیماران است.^{۵۹} از این گونه جملات این دانشمند و پزشک ارجمند کرمانی، چنین بر می‌آید که وی قرن‌ها قبل از پزشکان غربی، بر تقدم نقش پیشگیری از بیماریها بر درمان آنها تاکید و احاطه داشته و بدین اعتبار وی را باید از بانیان اصول بهداشت و طب پیشگیری، نه فقط در کرمان و ایران، بلکه در جهان شناخت و جایگاه شامخ او را در این عرصه ستود و ارج نهاد. از این دانشمند ارجمند آثاری چون "عقد العلی للموقف العلی" و "بدایع الزمان فی وقایع کرمان" در جغرافیا و تاریخ کرمان که به تاریخ افضل شهرت دارد، باقی مانده است. علاوه بر کتب مذکور، از وی رساله بزرگ و پاراجی به نام "صلاح

الصاح "که از مهمترین رساله‌های پزشکی تدوین شده در قرن ششم هجری به زبان فارسی بوده، می‌توان نام برد.^{۶۰}

جمال الدین القفطی

جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد شیبانی، نویسنده و مورخ ذوفنون اسلامی در قرن ششم و هفتم هجری در سال ۵۶۸ و به قولی ۵۷۰ هجری در ذی جبله از بلاد یمن به دنیا آمد. خانواده ابن القفطی اصلاً از اهالی کوفه بوده اند و از آنجا به دیار مصر انتقال یافتند و در قفط صعید، میان قنا و القصر،^{۶۱} اقامت گزیدند. بعدها در آنجا پدر و جدش به کار قضا مشغول شدند. ابن القفطی پس از کسب تحصیلاتی در قاهره در سال ۵۸۳ هجری همراه پدرش به بیت المقدس رفت. وی در فاصله سال‌هایی که در آنجا اقامت داشت، مواد لازم را برای نوشتن آثار خویش جمع‌آوری کرد. در سال ۵۹۸ هجری ابن القفطی بر اثر اغتشاشاتی که با مرگ صلاح الدین ایوبی پیش آمد، مجبور شد به حلب برود. وی در آنجا بار دیگر توانست تحقیقات علمی و ادبی خود را برای چندین سال ادامه دهد؛ تا اینکه اتابک حلب، الملک الظاهر، در سال ۶۱۳ هجری وی را مسئول دیوان مالیات کرد. پس از مرگ الملک الظاهر، وی از مقام خود استعفا کرد ولی باز سه سال بعد به همان مقام انتخاب و تا سال ۶۲۸ هجری در مقام خود باقی ماند. بی تردید ابن القفطی در این دوران از نفوذ خویش در پیشبرد علم استفاده کرده است. به عنوان نمونه در سال ۶۲۲ هجری به یاقوت حموی که از دست مغولان متواری بود، پناه داد و در تالیف فرهنگ جغرافیایی یاقوت، او را یاری کرد. وی در سال ۶۲۸ هجری به تقاضای خود از مقام دیوانی کنارگیری کرد، اما بار دیگر در سال ۶۳۳ هجری توسط الملک العزیز به وزارت برگزیده شد و در این مقام باقی بود تا اینکه بسال ۶۴۶ ه. ق در سن ۷۶ سالگی از دنیا رفت.^{۶۲} ابن القفطی یکی از نویسندگان مبرز در نظم و نثر بوده و به لغت، نحو، فقه، علوم قرآنی، اصول دین، حدیث، منطق، حکمت، نجوم، هندسه و تاریخ نیز عارف بوده است. وی یک کتابخانه بزرگی داشته و از دنیا جز کتاب چیزی را دوست نمی‌داشته و حتی خانه و همسر نداشته است.^{۶۳} گفته شده ابن القفطی آن اندازه کتاب جمع کرد که به شماره نیامد و اهتمام زیادی در جمع‌آوری اخبار مفید و کتب نیز داشته است.

ابن القفطی تالیفات زیادی داشته است که از آن جمله نام بیست و شش اثر در مآخذ ترجمه‌ای او یاد شده است که بیشتر آنها تاریخی بوده ولی از آن همه کتاب، امروزه فقط ۳ اثر بر جای مانده است:

- ۱- المحمدون من الشعراء و اشعارهم ۲- انباء الرواه علی انباه النجاه در ۳ جلد.
- ۳- تاریخ الحکما: نام دقیق این کتاب که در باب اخبار فلاسفه و منجمان و ریاضی دانان نوشته شده، به درستی معلوم نیست. ولی در میان اهل کتاب و مردم به تاریخ الحکماء، تراجم الحکما و اخبارالعلماء باخبار الحکما یا نام‌های مشابه مشهور شده است. هر چند ابن ابی اصیبعه مکرر از ابن القفطی نقل کرده و حتی سه بار به اسم و رسم از او برده، ولی نام اصلی کتاب وی را ذکر نکرده است.^{۶۴} در همه ۱۶ نسخه خطی که از این کتاب سراغ داده‌اند، عنوان آن تقریباً بی اختلاف "المنتخبات الملتقطات من کتاب تاریخ الحکماء تالیف الوزیر جمال الدین ابن القفطی آمده است و همین عنوان را حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون عینا یاد کرده است. امروزه محققان تقریباً اتفاق نظر دارند که اصل کتاب تاریخ الحکماء ابن القفطی از بین رفته است و آنچه از باقی مانده کتاب مشهور گشته، همین مختصر موسوم به "المنتخبات الملتقطات" که به نام اختصاری تاریخ الحکما و گاه تراجم الحکما نامیده می‌شود. در نهایت اگر از اشتباهات و خطاهای نسبتاً جزئی تاریخ الحکما صرف نظر شود، می‌توان گفت این کتاب دارای محسنات ویژه ای است که بصورت خلاصه به آنها اشاره می‌گردد:
- ۱- با آنکه در این کتاب، هدف اصلی مولف شرح احوال و ذکر آثار آن جماعت است ولی ابن القفطی مانند برخی از مورخان، در بعضی موارد عقاید حکیمان را نیز نقل کرده و در هر جا که نظر حکیمی را با مبانی اسلام سازگار ندیده، به آن موارد اشاره کرده است.
- ۲- هر جا که امری نامعقول و ضد فرهنگی به نظرش رسیده، از اظهار تعجب خود داری نکرده است. مثلاً در ترجمه نحوی آنجا که سخن از سانحه سوزاندن کتاب خانه‌های مصر و اسکندریه توسط عمروعاص به دستور خلیفه دوم به میان آمد، تاسف عمیق خود را بیان کرده است.^{۶۵}
- ۳- در این کتاب، حکایات لطیف و آموزنده ایی از شیوه‌های تدبیر پزشکان در معالجات، مراسم دربارها، رفتار مردمان با یکدیگر و... نقل شده نه تنها رغبت خواننده را به مطالعه می‌افزاید، بلکه او را از میان اجتماعات گذشته و تمدن‌های قدیم عبور می‌دهد و از اوضاع روحی و معیارهای فرهنگی مسلمین در حدود شش قرن قبل باخبر می‌سازد.^{۶۶}
- ۴- در باب تشخیص بیماریها و معالجه و مداوا و جراحی و حتی رژیم غذایی برای کم کردن وزن حکایات دلنشین و تجربه آموزی را یاد کرده است.^{۶۷}
- علاوه بر موارد مذکور، مولف اطلاعات دقیقی از برخی شهرهای آن زمان مانند حلب، انطاکیه، بغداد، بصره و لاذقیه در کتابش آورده که گویی خواننده عظمت و شگفتی‌های آن شهرها را به چشم

خود می‌بیند.^{۶۸} ابن القفطی در این کتاب از شرح حال ۴۱۵ حکیم و فیلسوف و منجم و چهار دودمان اهل علم یاد کرده، ولی غالب شرح حالها مربوط به اطبا است. یعنی از ۴۱۵ نفر، ۱۵۰ نفر طبیب، کحال، جراح و بیطار و دارو شناس؛ ۹۰ نفر عالم به علوم اوایل و فلسفه؛ ۷۹ نفر عالم هیات، مهندس و ریاضی دان؛ ۶۷ نفر منجم و احکام نجوم؛ ۱۵ نفر ادیب، مترجم، شارح و مورخ، ۴ نفر متکلم، ۳ نفر شاعر؛ ۲ نفر خطیب و ۲ نفر موسیقی دان بوده اند.^{۶۹}

علاوه بر کتاب‌های مذکور، کتب و رسائل منفردی نیز از او از آن جمله، کتاب اخبار مصر من ابتدائها الی ایام صلاح الدین، بقیه تاریخ السلجوقیه، الاستیناس فی الاخبار آل مرداس، تاریخ آل بویه، تاریخ محمود بن سبکتگین، الیمن، یاد شده است. تک نگاری‌های ویژه ای نیز از او یاد شده است ولی امروزه ظاهراً چیزی از آنها بر جای باقی نمانده است.^{۷۰} بطور کلی می‌توان گفت بسیاری از مولفان هم عصر ابن القفطی و نیز مولفان متاخر از قبیل یاقوت حموی، ابن ابی اصیبعه و حاجی خلیفه که از کتابهای او استفاده کرده‌اند، همه به فضل بسیار و دقت تالیف وی معترف شده اند.

ابن ابی اصیبعه

موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم خزرجی معروف به ابن ابی اصیبعه، پزشک و مورخ برجسته، در سال ۵۹۶ هـ و به قولی ۶۰۰ هجری در دمشق بدنیا آمد. او مقدمات پزشکی را در همان جا نزد پدر و عمویش آموخت، سپس زیر نظر ابن بیطار و پزشکان برجسته دیگر در بیمارستان نوری دمشق مطالعات پیشرفته در پزشکی انجام داد. ابن ابی اصیبعه به علت هوش و قریحه‌ی زیاد، به زودی در شناخت و درمان بیماری‌ها مهارت فوق العاده ای یافت و در همان بیمارستان بکار و تدریس مشغول گردید. وی در سال ۶۳۱ هجری به قاهره رفت و در بیمارستان ناصری به طبابت و تدریس مشغول شد. در سال ۶۳۲ مجدداً به بیمارستان نوری دمشق باز گشت و در سال ۶۳۴ به عنوان پزشک مخصوص امیر عزالدین ایدمور بن علی به صدف، شهری در هورن رنجز، رفت. وی در آنجا بقیه عمر خود را به کارهای درمانی و نگارش کتاب گذرانده است. یادگار مهم ابن ابی اصیبعه کتاب معروف "عیون الانباء فی الطبقات الاطباء" است که عمده‌ترین منبع آگاهی ما از تاریخ طب اسلامی تا روزگار مورخ است. از این کتاب، دو نگارش بر جای مانده است. نگارش نخست آن که در ۶۴۳ هجری به ابن التلمیذ وزیر دانشمندالملک الصالح اسماعیل بن احمد تقدیم شده است. پس از آن مولف همواره به مطالب کتاب خویش افزوده و نسخه مفصل تری فراهم آورده است. همچنین شاگردان وی مطالبی به آن افزوده اند. او از آثار پیشینیان از قبیل: طبقات الاطباء ابن جلیجل و تاریخ الحکمای القفطی بهره

فراوانی در نگارش کتاب خود داشته است. تقسیم بندی کتاب بر حسب زمان و مکان زندگی، صاحبان ترجمه‌ها صورت گرفته است. در ابتدا از پیدایش دانش پزشکی و مراحل نخستین آن سخن گفته، شرح پزشکان یونان، پزشکان عرب در آغاز عصر اسلامی، پزشکان سریانی در اوایل عصر عباسی، مترجمان کتاب‌های پزشکی از یونانی به عربی، پزشکان عراق و جزیره و دیار بکر، پزشکان بلاد عجم، هندوستان، مصر و شام در پی آن آمده است.

ابن ابی اصیبعه با گردآوری مطالب بسیار در باره زندگی و آثار و کار پزشکان روزگار خویش، گام بزرگی در راه روشن ساختن زندگی علمی آن عصر، به ویژه تاریخ پزشکی برداشته است. گرچه پژوهش‌های نوین، نادرستی بعضی از گزارش‌های او را در زمینه‌ی طب یونانی آشکار کرده، ولی مطالبی که در باره طب یونانی و هندی بیان کرده، برای عصر وی منحصر به فرد بوده است. عیون الانبیا همچنین شامل نقل و قول هائی از کتاب‌های دیگران مانند جالینوس، حنین ابن اسحاق، ابن جلجل و... است که اصل آنها از بین رفته است. مولف، سخنان شفاهی بسیاری از پزشکان را نیز نقل کرده و در پایان شرح حال پزشکان زیادی، در حدود ۳۸۰ تن، که اغلب دقیق و مفصل نیز است، را آورده که اغلب این کتاب‌ها از بین رفته‌اند، عیون الانبیا، یگانه منبع آگاهی ما در باره آن کتاب‌ها است. این کتاب به دور از شیوه‌های پیچیده ادبی، بسیار ساده و نزدیک به شیوه سخن عامیانه نگاشته شده و گاه نیز عبارت‌هایی به لهجه‌های محلی مصر و شام در آن دیده می‌شود. ابن ابی اصیبعه آثار دیگری نیز داشته که از آنها در عیون الانبیا و دیگر منابع نام برده شده است، ولی بعدها از میان رفته‌اند از آن جمله می‌توان از کتاب‌های حکایات الاطباء فی علاجات الدواء، اصابات المنجمین و التجارب والفوائد ومعالم الامم نام برد.^{۷۱}

ابن العبری

گرگوریوس^۱ ابوالفرج ابن العبری در سال ۶۲۳ هجری در شهر ملیطه بدنیا آمد. پدرش چون در فرزند خویش نشانه‌های هوشمندی یافت، او را به فرا گرفتن ادبیات و علوم متداول عصر تشویق کرد. گرگوریوس نخست به تحصیل زبان یونانی و سریانی و عربی پرداخت، آن گاه به فرا گرفتن فلسفه و لاهوت روی آورده و نزد پدر و دیگر پزشکان مشهور زمان، پزشکی نیز آموخت. در سال ۶۴۱ هجری ابن العبری به همراه پدرش به انطاکیه رفت. وی در آنجا طریق زهد و انزوا پیش گرفت، ولی پس از چندی مجدداً به زندگی عادی برگشت و از آنجا به طرابلس رفت تا در آنجا به تکمیل علوم ادبی و

^۱ Grgorius

پزشکی خویش پردازد. سرانجام ابن العبری پس از شصت سال زندگی در سال ۶۵۸ هجری در شهر مراغه، دیده از جهان فرو بست. وی بیش از سی کتاب به زبان‌های عربی و سریانی در مسائل لاهوت، شرح و تفسیر کتب مذهبی، فلسفه، طب، تاریخ، نحو، شعر و فکاهیات تالیف کرده است. مهمترین اثر وی، تاریخ مختصر الدول یا مختصرالتاریخ الدول، کتابی است درباره تاریخ جهان از آغاز تا زمان مولف که حاوی مطالب مهمی در باره ایران باستان، اسماعیلیان، خوارزمشاهیان و مغولان است. این کتاب را مولف از تاریخ مفصل خود که به زبان سریانی نوشته بود، ترجمه و تلخیص کرده و مطالب ارزنده ای را از تاریخ جهانگشای جوینی به آن افزوده است.^{۷۲} در باب کتاب تاریخ الدول ابن العبری، برادرش برصوما گوید: چون زندگی او در نینوا به دشواری کشید، از او خواستند به مراغه رود و در آنجا، پاره ای از بزرگان از او خواستند تاریخی را که به زبان سریانی نوشته است و به عربی ترجمه کند. او نیز این دعوت را پذیرفت و دست به تالیف تاریخ عظیم خویش زد. این کتاب از حیث اشاره به نویسندگان و ادبیات اسلامی که در متن سریانی آن نیست، بسیار وسیع و کامل است. چون ابن العبری پزشک شهیری نیز بود و فرمانروایان مغول در ایران (ایلخانان) به وی اعتماد کرده و حرمت و سپاس او را داشتند، طبیعتاً توجه بسیاری نسبت به امور پزشکی در آن کتاب مبذول داشته است.^{۷۳} از لحاظ سبک و سیاق تاریخنگاری این کتاب را می‌توان در حوزه کتب تواریخ عمومی جای داد و نویسنده در تاریخ نگاری خویش از جغرافیا نیز استفاده کرده است، کاری که کمتر مولفی در عصر وی بدان توجه داشته است و از این حیث می‌تواند دارای اهمیت باشد. از مفصل‌ترین بخش کتاب او بخش نهم یا دولت نهم مربوط به اعراب است. البته ابن العبری در ذکر تاریخ پادشاهان و علماء دچار نقص هائی نیز شده است که خود نیز از این نقص آگاه بوده و گفته است، مراد او ذکر نام دانشمندان و حکما و تاریخ صحیح آنان نیست، بلکه هدف استفاده از سخنان و معارف ایشان است.

خواجه رشید الدین فضل الله همدانی

خواجه رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر در سال ۶۴۸ هجری در همدان در خانواده ای یهودی که پیشه‌ی اصلی افراد آنان پزشکی بود، متولد شد.^{۷۴} وی پس از تحصیلات مقدماتی، در زادگاه خود به علم پزشکی پرداخت. در باره چگونگی ورود رشیدالدین به دربار ایلخانی آگاهی ویژه ای در دست نیست و گفته می‌شود وی به دلیل یهودی بودن نخست "رشید الدوله" خوانده می‌شد و پس از مسلمان شدن، نامش به "رشیدالدین" تغییر یافته است و در دستگاه ایلخانان مغول پیشرفت شایانی نمود. در باره‌ی ترقی خواجه در دستگاه ایلخانی گفته‌اند، او در عهد اباقاخان مورد توجه ایلخان قرار گرفت و در

شمار پزشکان معتبر در آمد. ۷۵ بعد از چندی پزشک مخصوص وی گردید. وی در آغاز کار علاوه بر طبابت، بعضی از امور دیوانی را نیز بر عهده گرفته و به سرعت در دستگاه ایلخانی جزو افراد صاحب نفوذ گردید.

خواجه رشید الدین از همان آغاز به کارهای فرهنگی توجه و علاقه خاصی نشان می‌داد، چنانکه بنا به نوشته خودش، در دوره حکومت اباقاخان برای سفارت و بررسی گیاهان داروئی و آوردن نمونه‌های نایاب به ایران، رهسپار هند گردید. ۷۶ وی در سال ۶۹۷ هجری در عهد غازان خان، به اتفاق اتفاق سعد الدین ساوجی وزارت غازان را پذیرفت. اوج ترقی رشید الدین فضل الله در همین عهد بود. زیرا وی علاوه بر وزارت و تولیت موقوفات غازان خان در شنب غازان تبریز، ماموریت تالیف کتاب "جامع التواریخ" را بر عهده داشت. نگارش کتاب، جامع التواریخ، از مهمترین کارهای فضل الله همدانی بود. در واقع کتاب جامع التواریخ یکی از مهمترین کتاب‌های تاریخ و جغرافیا است که با استفاده از منابعی که تا آن زمان در اختیار کسی نبود، تدوین گردیده و یکی از منابع دست اول و مستقیم پژوهشگران و علاقمندان برای اطلاع از دوره پایانی عصر مغول قلمداد می‌شود.

بعد از در گذشت غازان خان، در دوران الجایتو خواجه رشیدالدین به اتفاق سعدالدین ساوجی همچنان وزارت الجایتو را بر عهده داشت. اما پس از مدتی، اختلافاتی بین دو وزیر پیش آمد که در نهایت منجر به مرگ سعدالدین شد. ۷۷ الجایتو، تاج الدین علیشاه را با رشیدالدین در وزارت شریک کرد، اما پس از مدتی میان آن دو نیز اختلافاتی بروز کرده ولی تا مرگ الجایتو و به سلطنت رسیدن ابو سعید ۱۲ ساله، دو وزیر مشترکا به اداره امور کشور می‌پرداختند، اما اختلافات آنان همچنان تشدید می‌گردید؛ تا جایی که با تحریک عده ای از بزرگان، خواجه رشیدالدین از وزارت عزل و از سلطانیه به تبریز بازگشت و گوشه انزوا برگزید. ولی پس از چندی به اصرار امیر چوپان، امیر الامرای لشکر مغول، به خدمت او در آمد. این بار نیز اختلافات خواجه رشیدالدین و تاج الدین علیشاه با تحریک دشمنان عمیق تر شد و در نهایت خواجه رشیدالدین به اتفاق پسرش که شربت دار الجایتو بود، به اتهام مسموم کردن و قتل الجایتو محاکمه و در سال ۷۱۸ هجری به امر سلطان ابو سعید به قتل رسید. ۷۸ خواجه رشیدالدین که به مدت ۲۲ سال در دربار ایلخانان منشاء خدمات مهمی در ایران گردیده بود، علاوه بر اینکه سیاستمداری زرنگ و با تدبیر بود، اهل علم و ادب و دانش نیز بود و تالیفات بسیاری از خود بر جای گذاشته است که مهمترین آنها "جامع التواریخ" است. وی علاوه بر کتاب جامع

التواریخ، دایره المعارفی طبری نیز تالیف کرد. رشیدالدین سخت از دانش و دانشمندان حمایت و سعی می‌کرد میان قسمت‌های مختلف جهان اسلام همچنان ارتباط علمی پابرجا بماند.^{۷۹}

از مهمترین کارهای خواجه رشیدالدین علاوه بر اقدامات صدر الذکر، احداث مدارس، بیمارستان و کتابخانه‌های متعدد بوده است، که در این راستا یکی از محله‌های شهر تبریز بنام وی "ربع رشیدی" نام گرفت. به طوری که گفته اند در آن زمان در این قسمت از شهر، ۲۴ کاروان سرا، ۱۵۰۰ کارگاه، ۳۰۰۰ خانه و باغها و مغازه‌ها و آسیا بها و... موجود بوده است.^{۸۰} در آن شهر، گروه‌های تخصصی و صنوف گوناگون از جمله پزشکان، قاریان قرآن، روحانیان، علما و... که هر یک وظایف خاصی بر عهده داشتند، اسکان یافته بودند. رشیدالدین علاوه بر تمام خدمات و فعالیتها و تالیف تاریخی خود به نام جامع التواریخ که یکی از منابع اساسی و دست اول در دوره ایلخانان مغول می‌باشد، آثار مهم دیگری را نیز به رشته تحریر در آورده است که در میان آنها چندین کتاب طبری نیز موجود است. ولی اهمیت کتاب تاریخی او به قدری است که سایر آثار او را تحت الشعاع قرار داده است. رشیدالدین به منظور حفظ آثار خود برای نسل‌های آینده قسمتی از ارثیه خود را جهت نسخه برداری از آنها اختصاص داده بود. او کتب فارسی خویش را به عربی و کتب عربی خود را به فارسی ترجمه کرد. حتی دستور داد نسخه‌هایی از آثارش را به زبان چینی ترجمه کنند، ولی با وجود تمام این تلاش‌ها بیشتر نوشته‌های او از بین رفته و هیچیک از آثار وی بطور کامل باقی نمانده است.^{۸۱}

ابن خطیب اندلسی

ابن خطیب، ابو عبدالله محمد بن عبدالله... بن احمد سلمانی (۷۱۳-۷۷۶ هجری)، مشهور به ذوالوزارتین (ریاست شمشیر و قلم یا وزارت و کتابت) و ملقب به لسان الدین، وزیر، طبیب، ادیب، مورخ و فقیه مالکی اندلسی است.^{۸۲} خاندان ابن خطیب در پی فتح اندلس به دست مسلمانان در سده دوم هجری بدان سرزمین کوچیدند و به بنی‌وزیر مشهور شدند.^{۸۳} بنی‌وزیر بدنبال حادثه ریح (سرکوب شورشیان در دوره حکم بن هشام) در سال ۲۰۲ هجری از قرطبه به طلیطلعه مهاجرت کردند^{۸۴} و پس از یک و نیم قرن، جد بزرگ ابن خطیب، سعید، در پی خطر حمله از سوی مسیحیان به شهر به لوشه^{۸۵} رفت. ابن خطیب در لوشه به دنیا آمد.^{۸۶} وی در خردی با پدرش به غرناطه رفت و در آنجا علم و ادب فرا گرفت، چون در نظم و نثر و ترسل سرآمد همگنان شد، به خدمت سلطان ابوالحجاج درآمد و در دیوان انشاء به کار پرداخت^{۸۷} و در ۷۴۹ هجری کاتب السّر (منشی مخصوص) و وزیر ابوالحجاج شد^{۸۸} و به رغم جوانی، گذشته از وزارت، ریاست لشکر و بیت‌المال را نیز در دست گرفت.^{۸۹} در ۲۸ رمضان ۷۶۰

هجری در پی شورش در دوره الغنی بالله که وی، به سلطان مغرب ابوسالم مرینی پناهنده شد،^{۹۰} دستگیر و زندانی شد، ولی سرانجام با شفاعت سلطان ابوسالم از بند رست و به مغرب رفت^{۹۱} و تا ۷۶۳ هجری در مغرب ماند. در همین دوران بود که وی با دانشمندان و صاحب منصبان مغرب، مانند ابن خلدون آشنا و به نوشتن بعضی آثار منظوم و منثور خود پرداخت.^{۹۲} چون الغنی بالله در ۲۰ جمادی الثانی ۷۶۳ هجری مجدداً بر تخت سلطنت در غرناطه نشست، ابن خطیب را به خدمت باز خواند.^{۹۳} بدین سان دوره دوم اقتدار ابن خطیب آغاز و نزدیک به ۱۰ سال ادامه یافت. در اواخر این دوره ابن خطیب بعلت سعایت اطرافیان از وی در نزد سلطان،^{۹۴} تنها راه نجات خود را دوری گزیدن از سیاست دید.^{۹۵} از این رو در نهان، با جلب پشتیبانی عبدالعزیز، سلطان مغرب،^{۹۶} با بهانه بازرسی از مرزهای باختری مملکت از الغنی بالله اجازه گرفت و تا حدود جبل الفتح رفت و با ارائه نامه سلطان مغرب با کشتی مغربی از جبل الطارق به سبتّه درآمد (اول جمادی الاول ۷۷۳ هجری). او از سبتّه به تلمسان به حضور عبدالعزیز رفت.^{۹۷} دشمنان ابن خطیب در غرناطه، چون او را دور یافتند، به انواع دستاویزها متوسل شدند، تا الغنی بالله را به کشتن او برانگیزند.^{۹۸} دشمنان با استناد به عباراتی از کتاب روضه التعریف او که به شیوه اهل تصوف نگاشته شده بود، او را حلولی مذهب شمرده^{۹۹} و سلطان را به صدور دستور قتل وزیر پیشین واداشتند، ولی عبدالعزیز نه تنها درخواست مجازات ابن خطیب را نپذیرفت، بلکه بیش از پیش بر انعام خود به وی افزود.^{۱۰۰} سرانجام با درگذشت سلطان عبدالعزیز در ربیع الاخر ۷۷۴ رقابتی بر سر جانشینی وی در گرفت که نتیجه اش به تیرگی روابط مغرب و غرناطه و زندانی و مرگ ابن خطیب در سال ۷۷۶ هجری انجامید.^{۱۰۱} پس از خفه شدن ابن خطیب از سوی دشمنان، جسد او را در باب المحروق به خاک سپردند اما روز بعد جسد را از خاک بیرون آوردند و بر آتش گذاشتند و بار دیگر به قبر بازگرداندند؛^{۱۰۲} بر اثر این رفتار بود که ابن خطیب را ذوالمیتین و ذوالقبرین خوانده‌اند.^{۱۰۳} امروزه مقبره او را نوسازی و نامش را بر بیمارستانی که در کنار مزار اوست، نهاده‌اند.^{۱۰۴}

ابن خطیب نه تنها در شعر، ترسل و طب بلکه در تاریخ، سیاست، فقه و تصوف آثار زیادی دارد. کثرت و تنوع نوشته‌های وی شگفت‌انگیز است. او، خود، در الاحاطه بیش از ۲۵ عنوان از نوشته‌های خود را نام برده است. مقری نوشته‌های بعد از الاحاطه را نیز بر آن افزوده و به این ترتیب در حدود ۶۰ تألیف از او ذکر کرده است.^{۱۰۵} توفیق ابن خطیب در پدید آوردن این همه آثار علمی، به رغم گرفتاریهای اداری و سیاسی اش، بیشتر حاصل کم‌خوابی و دو دوره پناهندگی او به مغرب بوده است. او با همه تجربه‌اش در طبابت، از مداوای بی‌خوابی خود، عاجز بود و بیشتر آثار خود را شبها می‌نوشت. از این رو به او لقب

«ذوالعمرین» داده‌اند.^{۱۰۶} آثار ابن خطیب به طور کامل امروزه موجود نیست، ولی برخی از نوشته‌های موجود او که نسخه‌های شناخته‌ای دارند، چاپ و منتشر شده‌اند. آثار ابن خطیب را بر پایه اطلاعات موجود و با استناد به منابع تاریخی می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

آثار چاپی: ۱. آداب الوزاره، این اثر با نام الاشاره الی ادب الوزاره ۲. الاحاطه فی اخبار غرناطهیا الاحاطه بتاریخ غرناطه، که بلند آوازه‌ترین اثر ابن خطیب است. این اثر، گونه‌ای دایره المعارف مربوط به غرناطه در تمام دوره اسلامی تا زمان مؤلف و از مهم‌ترین مراجع تاریخ اندلس شمرده می‌شود.^{۱۰۷} کتاب دو بخش دارد: بخش اول حاوی آگاهی‌های جغرافیایی و بخش دوم مربوط به رجال و تاریخ به ترتیب طبقات و حروف ابجد است،^{۱۰۸} این کتاب به صورت کامل به دست ما نرسیده است. ابن خطیب در این اثر بزرگ، مأخذ اطلاعات خود را به دست می‌دهد و گذشته از کتابهای دیگر به بسیاری از مشاهدات و روابط شخصی و اسناد رسمی استناد می‌کند.^{۱۰۹} ۳. اعمال الاعلام فی من بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام و مایتعلق بذلک من الکلام. قسمت اول این کتاب (تاریخ مشرق) و قسمت سوم (تاریخ افریقای شمالی و سیسیل، ناتمام) و قسمت دوم آن به تاریخ اسپانیای اسلامی می‌پردازد که مهم‌ترین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد. مؤلف در آخر قسمت دوم اعمال، به اخبار سلاطین قشتاله پرداخته است ۴. اوصاف الناس فی التاریخ و الصلات. ۵. جیش التوشیح. ۶. خطرہ الطیف فی رحله‌الشتاءوالصیف. ۷. دیوان الصیب و الجهم و الماضی و الکهمام. ۸. رقم الحلل فی نظم الدول. ۹. روضه التعریف بالحب الشریف، در تصوف، که بعضی عبارات آن دستاویز اتهام علیه ابن خطیب شد.^{۱۱۰} ۱۰. ریحانه الکتاب و نجره المُنْتَاب، در مجلداتی چند که شامل نمونه‌های بسیاری از نامه‌های سلطانی و خطبه‌های بعضی کتابهای مؤلف که در موضوع خود بی‌نظیر است. ۱۱. الکتیبه الکامنه فی شعراء (ادباء) المائها لثامنه. ۱۲. کناسه الدکان بعد انتقال السکان، ۱۳. اللمحہ البدیهه فی الدوله النصریه. ۱۴. مَثَلی الطریقه فی ذم الوثیقه. ۱۶. معیار الاختیار فی ذکر المعاهد و الدیار.

آثار خطی: ۱. الاکلیل الذاکر فی من فضل عند نظم التاج من الجواهر. ۲. بستان الدول. ۳. التاج المَحَلّی فی مساجله القَدح المَعَلّی. ۴. تخلیص الذهب. ۵. الحلل المرقومه. ۶. السحر و الشعر. ۷. طرفه العصر فی دوله بنی نصر. ۸. عمل من طب لمن حب. ۹. قصیده فی مدح خیر البریه. ۱۰. ما کتب به عن السلطان الی التربه المقدسیه حیث قبر رسول الله (ص) ۱۱. منظومه فی الطب. ۱۲. منظومه فی الطبايع و الطبوع و الاصول. ۱۳. الاصول لحفظ الصحه فی الفصول. علاوه بر آثار چاپی ابن خطیب در موضوعات مختلف که از سوی محققان اخیر چاپ و انتشار یافته و آثار خطی باقی مانده، بیش از ۳۰ اثر منتسب

به وی در منابع ذکر گردیده است. شهرت ابن خطیب در همان عصر به اندلس غیراسلامی هم راه یافت و او را در تواریخ قشتاله به نام ابن خطبن و به عنوان دانشمندی بزرگ و فیلسوف و وزیر غرناطه می‌شناختند.^{۱۱۱} مقری به ملاحظه عظمت شخصیت و آثار ابن خطیب ۳ جلد (۵، ۶، ۷) از نوشته تاریخی معروف خود، نفع الطیب، را به احوال و آثار او اختصاص داده است. عنان مقایسه‌ای میان ابن خطیب و دوست نامدارش عبدالرحمان ابن خلدون انجام داده و همانندی‌های چندی میان حوادث زندگی آن دو یافته است. به نظر عنان، اگر ابن خطیب در زمینه زبان و بیان ادبی برتری دارد، ابن خلدون در شیوه تاریخی بر او پیشی می‌جوید. بطوری که شهرت ابن خطیب به عنوان مورخ و ادیب بر شخصیت علمی او به عنوان یک طبیب سایه انداخته است، اما تعدد آثار طبی او و پیوندش با طبیبان بزرگ آن عصر غرناطه^{۱۱۲} پژوهشگران را به توجه و بررسی بیشتری در این زمینه فرامی‌خواند. طوری که این همه نوشته‌های فراوان و گوناگون حاکی از جامعیت علمی ابن خطیب است. علاوه بر افراد مذکور که به صورت تلخیص شده به زندگانی و شرح حال، اقدامات و تالیفات آنان پرداخته شد و در بیان شرح و حال شان، تلویحا چگونگی سبک و روش تاریخ نگاری و جایگاه مورخان پزشکان در بین سایر مورخان و نیز نقش آنان در توسعه تاریخ نگاری اسلامی و نهایتاً "تمدن اسلامی مورد ارزیابی قرار گرفت که در ادامه به صورت ترکیبی نیز به آن پرداخت خواهد شد، می‌توان از افراد ذیل نیز به عنوان پزشکان مورخ که هریک به نوعی در پیشبرد تاریخ نگاری اسلامی نقش داشته‌اند، نام برد.

- ابو عبدالله محمد بن احمد بن سعید تمیمی مقدسی، از پزشکان مورخ دوره خود در مصر بوده است که بنا به گفته جمال الدین قفطی، جد محمد بن احمد بن سعید تمیمی پزشک بود و مصاحب احمد بن ابی یعقوب مولای ولد عباس. تمیمی که خود پزشک بود و از زادگاه خویش یعنی بیت المقدس به مصر منتقل شد و آنجا سکونت گزید و در حدود سال ۳۸۰ هجری در قاهره بدرود زندگی گفت، در کتاب "حبیب العروس و ریحان النفوس" به واسطه پدر و جدش مکرر از یعقوبی روایت کرده است.^{۱۱۳}

- اسامه بن منقذ (۴۸۸-۵۸۴ هجری) صاحب کتاب معروف الاعتبار که وی از یک سو، جنگاور و شهسواری است که بیشتر عمر خود را در جنگ بر ضد صلیبیان گذرانده و نامش را به عنوان یکی از قهرمانان جنگ‌های صلیبی در کتب تاریخی به ثبت رسانده، از سوی دیگر شاعر و ادیبی است برحسته که در شعر و ادب آوازه‌ای بلند مرتبه یافته و از او به عنوان یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ سده‌های پنج و ششم هجری نام برده شده است، همچنین مورخی است که کتاب معروف الاعتبار و دیگر کتب باقی مانده از خود را به یادگار گذاشته است که کتاب الاعتبار وی یکی از عمده

-ترین و مستندترین مأخذ تاریخی مصر و شام در روز گار فاطمیان و ایوبیان به شمار می‌رود و در عین حال گفته شده است که وی پزشکی بود حاذق که حتی پزشک صلاح الدین ایوبی نیز بوده است. البته شخصیت و جایگاه شهسواری و جنگاوری و در عین حال ادبی و تاریخی وی بر شخصیت پزشکی اش سایه افکنده است.

- ابن خلکان (۶۰۸-۶۸۱ هجری) صاحب کتاب معروف "وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان" نیز از مورخینی است که در پزشکی نیز دستی داشته است.

نتیجه گیری

با استناد به منابع تاریخی و بررسی اجمالی شرح و حال پزشکان مورخ و نقش و جایگاه آنان در تاریخ نگاری اسلامی می‌توان به نتایجی به شرح ذیل دست یافت.

- پس از ظهور اسلام، به تدریج دانشمندان جهان اسلام هریک از شاخه‌های علوم را در ارتباطی تنگاتنگ و نزدیک با سایر دانش‌ها آموخته و بکار می‌بستند. به طوری که در جهان اسلام آن روز مرد حکیم، پزشک نیز بوده و فیلسوف، مورخ، طبیب و پزشک را با نام حکیم می‌خوانده‌اند و گفته می‌شود که بیشتر پزشکان دوره اسلامی، در عین پزشک بودن فیلسوف هم بوده‌اند. طوری که گفته می‌شود بیشتر فیلسوفان مسلمان، خود پزشکانی متبحر نیز بوده‌اند. ولی در این میان، تعدادی از پزشکان هم بوده‌اند که همزمان با طبابت و تالیف کتب پزشکی، دست به تدوین تاریخ و تالیف کتب تاریخی مهمی زده‌اند و یا مورخانی بوده‌اند که همزمان با تالیفات تاریخی دست بکار طبابت و تالیف کتب طبی نموده‌اند که بسیار در جای خود حائز اهمیت می‌باشند. این گونه تواریخ در بسیاری از مواقع، جزء بهترین و مهمترین و مستندترین کتب تاریخی دوره خود بوده و جایگاه ویژه‌ای در تاریخ نگاری اسلامی داشته‌اند.

- تفکیک اینکه هریک از دانشمندان و حکما اسلامی در یک حوزه تخصصی کار کرده و به سایر قسمت‌ها و حوزه‌ها توجهی ننموده است، بسی دشوار می‌نماید. معمولاً چهره مرکزی انتقال علوم همان مرد حکیم بوده است، بیشتر دانشمندان جهان اسلام با توجه به تبحرشان در اکثر شاخه‌های علوم چهره جهانی یافته بودند، ولی تعدادی از آنان نیز در شاخه‌های محدودی فعالیت می‌نموده‌اند. هر یک از دانشمندان مسلمان که چهره جهانی داشته‌اند، هر کدام علیرغم اشراف بر سایر قسمت‌های علوم در یک حوزه تخصصی نیز سرآمد روزگار خود و حتی زمان‌ها و ادوار متاخر بوده‌اند.

- از آنجایی که پزشکان مورخ در بیشتر مواقع به عنوان پزشک مخصوص خلفاء، امراء و سایر افراد شاخص، درمی آمدند و تعدادی از پزشکان مورخ نیز به عنوان وزیر، خزانه دار و یا در مشاغل و مناصب مهم دولتی مشغول فعالیت بودند، لذا این گروه از پزشکان مورخ، علاوه بر اینکه امکانات فوق العاده ای جهت تدوین کتب تاریخی خود در اختیار داشته‌اند، به اسناد و مکاتبات و دولتی حتی محرمانه دسترسی داشته‌اند که بسیاری از مورخان دیگر دسترسی به همچون اسنادی محروم بوده‌اند. با توجه به موقعیت آنان کتب تاریخی تالیف شده از سوی پزشکان مورخ در موارد زیادی از مستندترین، مهمترین کتب یک دوره بخصوص بوده است که به نمونه‌های از آن در متن مقاله اشاره گردید. البته ناگفته نماند که پزشکان مورخ با توجه به اینکه در بعضی موارد، کتب تاریخی خود را بنا به درخواست خلفاء، امراء و... تدوین می‌کردند، می‌توان گفت که این گروه از پزشکان مورخ برای حفظ موقعیت و مناصب دولتی شان در کتاب‌های خود تمجیدهایی از امیران خود می‌نمودند. لاجرم کتاب‌های آنان از تمجید و ستایش نیز خالی نبوده است. البته این نوع ضعف در سایر کتب تاریخی نیز امکان پذیر است. روی این اصل علی‌رغم اینکه آثار و تالیفات پزشکان مورخ در بیشتر موارد جزء منابع و کتب دست اول و مستقیم تاریخی محسوب می‌شود، ولی با در نظر گرفتن این نوع ضعف در مراجعه به آن کتب، بایستی با وسواس بیشتری از مطالب آن منابع استفاده نمود.

- با دقت درمتون تاریخی پزشکان مورخ، همچنین می‌توان به این نتیجه نیز دست یافت که پزشکان مورخ با توجه به جایگاه شان در جامعه و انتظارات مردم و جامعه از آنان به عنوان پزشک، در مقایسه با سایر مورخان از جایگاه ویژه‌ای در تدوین تاریخ نگاری اسلامی و نهایتاً نقش مهم و ارزنده‌ایی در توسعه تمدن اسلامی داشته‌اند.

- همچنین گفته می‌شود در صورت درمان یکی از خلفا و یا فرزندان و نزدیکان آنان و یا مردم عادی که دیگر پزشکان از درمان آن عاجز مانده‌اند، پزشک مورخ از جایگاه ویژه‌ای در جامعه برخوردار می‌شده که سایر مورخان کمتر در آن جایگاه قرار می‌گرفتند که این مهم نیز در دسترسی آنان به منابع دست اول و آرشیوهای دولتی و محرمانه تاثیر گذار بوده است. بطوری که در بیشتر مواقع پزشکان مورخ حتی به گنجینه‌های خلفا نیز دسترسی داشته‌اند و این موضوع نیز در غنی شدن آثار و تالیفات تاریخی آنان بی‌تاثیر نبوده است.

- از آن جاییکه جستجوی دقیق برای یافتن علل حوادث و وقایع از وظایف مورخ نکته سنج و تیزبین است و از طرف دیگر پزشک نیز در طبابت بیماران خود، در پی یافتن علل دقیق بیماریهاست،

بر اساس این فرضیه می‌توان گفت آثار پزشکان مورخ و یا مورخان پزشک در مقایسه با سایر افراد با نهایت کنجکاوی و دقت و نکته‌سنجی و با توجه به شرایط و مقتضیات مکانی و زمانی خود تالیف گردیده و هر کدام از آن تالیفات دارای نکات جدید و برجسته‌ای در نوع خود می‌باشد که این مهم در ارتقاء جایگاه آنان در تاریخ‌نگاری اسلامی نقش مهمی ایفا نموده است.

- گفته می‌شود اصول و سبک و سیاق و روش تاریخ‌نگاری مورخان پزشک تابعی از شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی بوده است و اینکه عنوان شود؛ همه‌ی مورخان پزشک از یک سبک و سیاق خاص و روش مشخص تاریخ‌نگاری در تالیفات خود پیروی کرده‌اند، بسیار دشوار بوده و نمی‌توان پاسخ قاطعی به آن داد.

- قرن هفتم هجری علیرغم جریانات سیاسی که در آن با حمله مغولان به اوج خود رسید، نه تنها از جهت تصنیف کتب شرح احوال یا علم الرجال به شیوه‌ای ممتاز و عالی قابل توجه است، بلکه شاهد پیدایش چندین اثر مهم پزشکی و تاریخی بوده است. نخست، این مایه شگفتی است که چهار نفر صاحب‌نظر و حجت در تاریخ طب اسلامی یعنی ابن قفطی، ابن ابی اصیبعه، ابن خلکان و ابن عبری همه در این قرن شکوفا شده‌اند.

- همچنین گفته می‌شود، در بعضی مواقع جنبه طبابت و پزشکی مورخ، وجهه تاریخی وی را تحت تاثیر قرار داده و فرد بیشتر به عنوان پزشک در تمدن اسلامی مطرح شده و در فردی دیگر از پزشکان مورخ، جنبه پزشکی و طبابت شخص تحت تاثیر شخصیت و آثار تاریخی شخص قرار می‌گرفته و از وی به عنوان مورخ در جامعه نام برده شده است. بهر حال علیرغم این موارد، پزشکان مورخ یا مورخان پزشک نقش مهمی در تاریخ‌نگاری اسلامی و همچنین جایگاه ویژه‌ای در آن داشته‌اند.

- البته ناگفته نماند که پزشکان مورخ در زمان‌های زیادی، بخاطر عدم درمان دقیق و یا رقابت و حسادت رقبا و اطرافیان در معرض خطر از دست دادن مناصب، اموال و جان خود و فرزندانشان بوده‌اند که نمونه‌هایی از این موارد در پیش ذکر گردید.

پی نوشت ها:

- ۱- نصر، سید حسین: (۱۳۸۸)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۸۹.
- ۲- همان: صص ۱۸۹-۱۹۰.
- ۳- همان: ص ۱۹۰.
- ۴- صفا، ذبیح اله: (۱۳۴۶)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ص ۶۴؛ نصر: صص ۲۰۲-۲۰۱.
- ۵- ابن الندیم، محمد بن اسحق: (۱۳۸۱ش)، الفهرست ابن الندیم، تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، نشر اساطیر، ص ۴۰۳؛ صفا، ص ۶۸.
- ۶- ابن جلجل، سلیمان بن حسان: (۱۳۱۹)، طبقات الاطباء و الحكماء، ترجمه و تعلیقات محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران. ص ۸۰-۸۱.
- ۷- القفطی: (۱۳۴۷)، تاریخ الحكماء، (ترجمه فارسی)، مجهول المترجم، تهران، دانشگاه تهران (شماره ۱۱۷۴). صص ۱۱۰-۱۱۱.
- ۸- ابن العبری: (۱۳۷۷)، مختصر الدول، ترجمه آیتی، عبدالحمید، تهران، ص ۱۵۵.
- ۹- ابن جلجل، سلیمان بن حسان: (۱۳۱۹)، طبقات الاطباء و الحكماء، ترجمه و تعلیقات محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ص ۸۰.
- ۱۰- همان: ص ۱۹۴.
- ۱۱- کتبی، محمد بن شاکر، (بی تا)، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباس، بیروت، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۱۲- ابن خلکان، احمد بن محمد: (۱۲۸۴هجری قمری)، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تهران، ج ۱، صص ۳۱۴-۳۱۵؛ ابن جلجل: صص ۸۱-۸۰ و ص ۱۱۲.
- ۱۳- کتبی: ج ۱، ص ۲۵۴؛ ابن ندیم: ص ۳۶۰.
- ۱۴- ابن ابی اصیبعه، احمد بن القاسم: (۱۹۶۵م)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تحقیق نزار، رضا، بیروت، کلبته الحیاه، ص ۳۰۷؛ ذهبی، محمد بن احمد: تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، صص ۳۰۳-۳۰۴.
- ۱۵- ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین: (۱۴۱۵هجری)، الکامل فی التاریخ لابن الاثیر، تحقیق عبدالله قاضی، بیروت، دارالصار، ج ۸، ص ۶۴۷.
- ۱۶- حموی، یاقوت بن عبدالله: (۱۳۸۱)، معجم الادباء، ترجمه آیتی، تهران، انتشارات سروش، ج ۲، ص ۷۷۲؛ صفدی، خلیل ابن ابیک: (۱۹۶۱م)، الوافی بالوفیات، تحقیق جمعی از محققین، بیروت، ج ۱۰، ص ۴۶۳.
- ۱۷- کتبی: ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۱۸- ابن الندیم: ص ۲۴۲؛ حموی: ج ۱، ص ۱۰۶.

- ۱۹- مسکویه، احمد بن محمد: (۱۳۶۹)، **تجارب الامم**، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ج ۵، صص ۲۷۸-۲۷۹ و ۴۶۸.
- ۲۰- حلبی، علی اصغر: **ابن القفطی**، پایگاه مجلات تخصصی نور. نامه انجمن، ۷۶؛ ابن ابی اصیبعه: صص ۲۰۶-۲۰۷، ۲۴۱، ۲۹۶، ۳۰۱-۳۰۶.
- ۲۱- ثابت، فریبا: (۱۳۸۷)، **ابن ابی اصیبعه**، کتاب ماه علوم و فنون، ص ۲۹.
- ۲۲- همان: صص ۲۹-۳۰.
- ۲۳- **ابن الندیم**: ج ۳، صص ۵، ۱۷۳ و ۲۴۳۷: ۷/ ص ۳۴۹۶.
- ۲۴- ابن ابار، محمد: (۱۹۵۵م)، **التکمله لکتاب الصله**، به کوشش عزت عطار حسینی، قاهره، ص ۲۹۷.
- ۲۵- **ابن ابار**: ص ۲۹۸.
- ۲۶- **همان** : ص ۲۹۸.
- ۲۷- **ابن ابی اصیبعه**: ج ۳، ص ۷۷.
- ۲۸- ورننت، خوان: (۱۳۶۵)، «**ابن جلجل**»، **زندگی نامه علمی دانشمندان**، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، ج ۱، ص ۲۶.
- ۲۹- **ابن ابار**: ص ۲۹۸.
- ۳۰- **قفطی**: ص ۱۳۰؛ **ابن ابی اصیبعه**: ۳/ص ۷۵.
- ۳۱- **ابن ابی اصیبعه**: ج ۳، ص ۷۵.
- ۳۲- **ابن ابار**: ص ۲۹۸.
- ۳۳- **ابن ابی اصیبعه**: ج ۳، ص ۷۷.
- ۳۴- **همان** : ج ۳، ص ۷۷.
- ۳۵- **همان** : ج ۳، ص ۷۷.
- ۳۶- مقری، احمد: (۱۳۸۸ هجری)، **نفتح الطیب**، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۴/ص ۱۷۰.
- ۳۷- **ابن ابی اصیبعه**: ج ۳، ص ۷۵.
- ۳۸- **ابن ابار**: ص ۲۹۸.
- ۳۹- **ابن جلجل**: ص ۱۰۵.
- ۴۰- **همان**: ص ۶۱.
- ۴۱- **همان**: ص ۱۱۵.
- ۴۲- **همان**: صص ۸۹-۹۰.
- ۴۳- **همان**: ص ۸۸؛ ذهبی: ج ۱۵، ص ۵۶۱.
- ۴۴- **ابن جلجل**: ص ۸۹.
- ۴۵- **همان**: صص ۹۰ و ۱۰۷.

- ۴۶- همان: ص ۱۰۷.
- ۴۷- ابن ابی اصیبعه: ج ۲، ص ۳۹.
- ۴۸- همان: ج ۲، ص ۳۸.
- ۴۹- سزگین، فواد: (بی تا)، تاریخ التراث العربی، تحقیق محمود فهیمی، قم، ج ۲، صص ۲۴۸-۲۴۹.
- ۵۰- ابن حیب: صص ۱۹۶-۲۰۰.
- ۵۱- همان: ۱۳۵-۱۳۷.
- ۵۲- مکی، محمود علی: (۱۹۷۵م)، با عنوان استفتاح الاندلس، مجله مع هد الدراسات الاسلامیه فی مدرید، ش ۵، صص ۲۲۱-۲۴۳.
- ۵۳- پور حسینی، ابوالقاسم: مسکویه حکیم ثنّیعی مذهب ایرانی، نشریه معرفت و کلام، سازمان اوقاف، (۱۳۵۰)، شماره ۱۲، ص ۶۸.
- ۵۴- همان: ص ۶۴.
- ۵۵- صفا: (۱۳۴۶)، صص ۲۰۰-۲۰۱؛ اخبار الحکما، ص ۲۱۷.
- ۵۶- ثابت، فریبا: (۱۳۸۷)، ابن ابی اصیبعه، کتاب ماه علوم و فنون، مرداد ماه ۱۳۸۷، ص ۳۱.
- ۵۷- ملک محمدی، مجید: (۱۳۹۰)، بانک جامع اطلاعات پزشکی کرمان، (فصل تاریخ پزشکی کرمان)، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی عصر فرهنگ، ص ۱۲.
- ۵۸- همان: ص ۱۳.
- ۵۹- کرمانی، افضل الدین: (۱۳۵۶)، عقد العلی للموقف الاعلی، به تصحیح عامری نائینی، علی محمد، تهران، روز بهان، ص ۱۰.
- ۶۰- ملک محمدی: ۱۳۹۰، صص ۱۲-۱۳.
- ۶۱- ابن عبری: ۱۳۷۷، ص ۴۷۶.
- ۶۲- حلبی: صص ۸۸-۸۹.
- ۶۳- کتبی: ج ۲، ص ۹۷.
- ۶۴- حلبی: صص ۹۱-۹۲.
- ۶۵- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، صص ۵۳۵-۵۳۶.
- ۶۶- قفطی: صص ۳۵۵-۳۵۶.
- ۶۷- همان: صص ۲۴۳-۲۴۹.
- ۶۸- همان: صص ۱۸۷-۱۸۹.
- ۶۹- حلبی: صص ۹۶-۹۷.
- ۷۰- همان: ص ۱۹۱.

- ۷۱- ثابت: صص ۲۸-۲۹.
- ۷۲- نورائی، مصطفی: (۱۳۸۴)، **دایره المعارف طب اسلامی**، قم، ارمغان یوسف.
- ۷۳- براون، ادوارد: (۱۳۴۳)، **طب اسلامی**، ترجمه رجب نیا، مسعود، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، صص ۱۳۷-۱۳۸.
- ۷۴- زریاب خوئی، عباس: (۱۳۵۰)، **سه نکته در باره رشید الدین فضل الله**، مجموعه خطابه های تحقیقی در خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی، تهران، دانشگاه تهران، ص ۱۲۳.
- ۷۵- فرهانی و طارم، مهدی و مریم: (۱۳۸۴)، **بررسی وضعیت اقتصادی ربع رشیدی در دوره ایلخانی**، تهران، دانشگاه الزهراء، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی؛ سال ۱۵، شماره ۵۵، ص ۱۱۰.
- ۷۶- فضل الله همدانی: (۱۳۷۳)، **رشیدالدین؛ جامع التواریخ**، به تصحیح روشن و موسوی، محمد و مصطفی، تهران نشر البرز، ص ۱۴۸.
- ۷۷- حافظ آبرو: (۱۳۱۷)، صص ۴۹-۵۰.
- ۷۸- فرهانی منفرد و طارم: صص ۱۱۰-۱۱۱.
- ۷۹- نصر: (۱۳۸۸)، صص ۲۲۶-۲۲۷.
- ۸۰- الگود، سیریل: (۲۵۳۶شهنشاهی). **تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی**، ترجمه فرقانی باهر، تهران، امیر کبیر، ص ۳۵۳.
- ۸۱- همان: صص ۳۵۶-۳۵۵.
- ۸۲- مقری: ج ۵، ص ۲۲.
- ۸۳- ابن خطیب، محمد: (۱۳۹۳هجری قمری)، **الاحاطه فی اخبار غرناطه**، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره، ج ۳، ص ۳۸۶.
- ۸۴- همان: ص ۳۸۶.
- ۸۵- عنان، محمد عبدالله: **مقدمه بر الاحاطه**، ج ۱، ص ۳۳.
- ۸۶- ابن حجر: ج ۵، ص ۲۱۳.
- ۸۷- مقری: ج ۵، ص ۷۶.
- ۸۸- ابن خلدون، عبدالرحمن: (۱۳۸۳)، **العبر (تاریخ ابن خلدون)**، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۷، صص ۶۸۹-۶۹۰.
- ۸۹- همان: ص ۶۹۰.
- ۹۰- ابن خطیب، **الاحاطه**، ج ۱، صص ۴۰۶-۴۰۸؛ ج ۲، صص ۲۶-۲۷.
- ۹۱- همان: ج ۳، ص ۱۱۷؛ ابن خلدون، **العبر**، ج ۷، ص ۶۹۲.
- ۹۲- ابن خطیب، محمد: (بی تا)، **نفاضة**، تحقیق احمد مختار عبادی، قاهره، دارالکتب العربی، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۹۳- ابن خطیب: **الاحاطه**: ج ۲، صص ۳۰-۳۱.

- ۹۴- ابن خلدون: **العبر**: ج ۷، صص ۶۹۵-۶۹۶.
- ۹۵- ابن خطیب، (۱۹۵۶م)، **اعمال الاعلام، تاریخ اسبانیة الاسلامیه**، تحقیق لوی پرووانسال، بیروت، صص ۳۱۵-۳۱۷.
- ۹۶- همان: ص ۳۱۷.
- ۹۷- همان: **اعمال**، ص ۳۱۸.
- ۹۸- مقری: ج ۵، صص ۱۲۲-۱۳۱.
- ۹۹- همان: ج ۷، ص ۱۰۰.
- ۱۰۰- ابن خلدون: **العبر**، ج ۷، صص ۶۹۶-۶۹۷.
- ۱۰۱- همان: ج ۷، ص ۷۰۱.
- ۱۰۲- همان: ج ۷، ص ۷۰۹.
- ۱۰۳- ابن عماد: ج ۶، صص ۲۴۶-۲۴۷.
- ۱۰۴- عنان: مقدمه، ج ۲، ص ۷.
- ۱۰۵- مقری: ج ۷، صص ۹۷-۱۰۱.
- ۱۰۶- همان: ج ۵، ص ۸۰.
- ۱۰۷- عنان، مقدمه: ج ۱، ص ۷۸.
- ۱۰۸- ابن خطیب: **الاحاطه**، ج ۱، صص ۹۵-۹۶.
- ۱۰۹- عنان، مقدمه: ج ۱، صص ۴-۵.
- ۱۱۰- مقری: ج ۷، ص ۱۰۰.
- ۱۱۱- عنان: مقدمه: ج ۱، ص ۵۱.
- ۱۱۲- ابن خطیب: **الاحاطه**: ج ۳، صص ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۷-۱۷۸.
- ۱۱۳- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: (۱۳۴۷)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۲.